



<http://www.arianafghanistan.com>



۲۰۱۶/۱۱/۱۷

محمد ولی آریا

سخنی پیرامون آیدیالوژی

قسمت اول

قبل از آنکه به صحبت در آیدیالوژی و گرایشات آرمان گرایانه بپردازیم، لازم می افتد بر استفاده از یک شیوه تلقین که در این روزها بازار گرمی یافته است و آنرا غربی ها «ستیریو تایپ» می نامند، روشنی اندازیم تا بتوانیم دلیل و ضرورت صحبت کنونی را روشن گردانیم

ستیریو تایپ از ریشه یونانی، ستیریوس (سخت و ثابت) و تایپوس (نشان و علامت) ترکیب شده است که در اصطلاح حاکی از یک تصور کلیشه ای و قالبی پیش داورانه است در مورد مفاهیم، اشخاص و اشیا که محل استفاده عام یافته باشد که امروز این شیوه دارد چون بیماری واگیری، معرفت، قدرت تحلیل و حتی پایداری ما را در اتکاء بر درست نا مشهور، در برابر غلط مشهور، به بازی می گیرد تا هر آنچه بر ما، بلند بالا خوانده شود بدون آنکه زحمت سبک و سنگین سازی را بر خود هموار کنیم، هر وجیزه ساده و خوش تراش را بی محابا چون محکی بپذیریم و آنرا چون استنتاج گردن فراز، به دیگران باز گوئیم.

مثلاً یکی می گوید «وجود احزاب سیاسی در افغانستان یگانه عامل همه ناسامانی های ما بوده است»، دیگری می گوید «کثرت و تعدد احزاب سیاسی عامل هرج و مرج است که باید به یک یا دو حزب تقلیل یابد»، سومی می گوید «باید یک دیکتاتور و مستبد خوش نیت، قدرت را در کشور بدست بگیرد تا همه خود سری ها را خفه و منهدم کند»، چهارمی می گوید «دموکراسی در افغانستان به درد نمی خورد نخست باید یک حکومت مرکزی مقتدر به میان بیاید»، عده ای می گویند «باید یک سیستم فدرالی در کشور پیاده گردد تا حقوق همه اقوام تحقق بیابد»، آن دیگر نسخه میدهد که «اکنون زمان جهانی گری (گلوبالیزشن) است که باید علایق ملی فراموش و تفکر رشد ملی خاموش گردد»، یکی می گوید «علت همه عقب مانعی ما دین است»، و آن دیگر، نگرستن به فراز های تاریخ را، نه منبع شور و سرفرازی انسانی بلکه «لمیدن بر لجن میدان» و بالاخره دیگری چنین نتیجه می گیرد که «وجود آیدیالوژی در سیاست عامل فرسایش است، آیدیالوژی را از سیاست بیرون بکشید، همه بحرانهای اجتماعی فروکش خواهد کرد»، و ده ها شاه فردی از این گونه که هدف ما در صحبت کنونی، این اصطلاح اخیر یعنی «آیدیالوژی» است. با آنکه مطمئن هستیم تمام این وجیزه ها در گوش های ما خوانده شده است و هر کدام به یکی دو تایی آن احساس رغبت می کنیم که هرگاه خواننده گرامی خواسته باشد، نویسنده این سطور حاضر است به هر یک از این بحث ها جداگانه بپردازد.

آیدیالوژی که مناسب ترین بدیل آن در زبان خود ما «عقیده» و یا «طرز تفکر» اجتماعی است و در اصطلاح بیشتر «آرمان گرایی» را تداعی می کند، سوالی است که محتاج یک بررسی بالنسبه دقیق می باشد که آیدیالوژی چیست،

آیا یک آیدیالوژی ناگوار می تواند وجود داشته باشد، آیدیالوژی زدائی به کجا منجر می شود و نقش آیدیالوژی در زندگی آینده کدام است؟، که ما نا گذیر هستیم، مختصر به همه بپردازیم.

آیدیالوژی چیست ؟

نخست ببینیم سازندگان این اصطلاح یعنی جهان غرب از آن چه مفهومی را استنباط می کنند. قاموس سیاسی آکسفورد آنرا چنین توضیح می دهد: «هر دسته افکار متفقانه و فراگیر یک کتله اجتماعی برای تبیین جهان، آیدیالوژی است که کاتولیسیم (عیسویت)، اسلام، لیبرالیزم (آزادی خواهی) و مارکسیزم (کامیونیزم) مثال های این جهان بینی هستند. یک آیدیالوژی ضرورت به ارائه توضیحاتی دارد در زمینه اینکه چگونه چیزها واقعیت یافته اند، و به کدام سمت می روند، تا استقامتی را برای حرکت بدست دهد، و معیار هائی را برای تفکیک حقیقت از باطل و یک بحث سالم و معتبر از یک بحث نا معتبر عرضه کند».

این اصطلاح بعضاً در زیر پنجه قلم پردازان دل پخته و اما مشوش سیاسی، کاملاً بیرون از محتوای مفهوم آن به صورت یک دلالت ضمنی، متغیر و حتی قصدی بکار گرفته می شود، چنانچه با یک احساس حاکمانه به شکل تحقیر گونه در مورد آیدیای (افکار) دیگران مورد استفاده قرار می گیرد، نه در مورد خویشتن. یا آنکه یک تصور از پیش ساخته را در تردید بعضی افکار به صورت سیستماتیک در ذهنیت ها القاح می کنند، مثلاً در ایالات متحده امریکا همیشه کلمه آیدیالوژی، با کامیونیزم، یک چیز تلقین می شد تا آنکه خود به طرح آیدیالوژی ای برای خویشتن در تحت عنوان پراگماتیزم (تجربه گرایی) پرداختند.

یا کسانی که می خواهند در صف مقابل مارکسیزم در اذهان تثبیت موقعیت کنند، بجای آنکه به دژ مارکسیزم حمله ببرند، تصویر آنرا در قالب کلمه آیدیالوژی به آتش می کشند چنانچه این اصطلاح به صورت قابل ملاحظه ای در مورد آیدیالوژی مارکس به مثابه یک جهان بینی مطرح است؛ در حالیکه آنانی که مطالعه نسبی ای در مارکسیزم دارند به وضاحت میدانند که مارکس با بحث در «آیدیالوژی آلمانی» در حقیقت به تردید آیدیالیزم هگل به مثابه آیدیالوژی حاکم بر تفکر آلمانی می پردازد و برای این منظور و به غرض مرز بندی عمیق میان کامیونیزم متکی بر ماتریالیزم دیالکتیک و آرمان گرایی آیدیالیستی، حتی به نفی اصطلاح «آیدیالوژی» می پردازد تا توانسته باشد کامیونیزم را از ریشه با یوتوپیانیزم (نا کجا آباد و یا جامعه کمال مطلوب خیالی) جدا کند.

او آیدیالوژی را مظهر آگاهی می داند که از جدائی کار مادی از کار ذهنی پدید می آید که چنین آگاهی خود را از جهان هستی آزاد می کند و به ساختن افکار ناب الهیات و فلسفه و اخلاق و غیره می پردازد و از آنجا که چنین آگاهی، نسبتی با هستی، آن چنان که هست ندارد، لذا چنین آگاهی در نظر وی دروغین است.

با آنکه مارکس در پرداختن ترمینالوژی (علم اصطلاحات) سیاسی، اقتصادی و فلسفی دستی توانا داشته است؛ اما در مورد تردید آیدیالوژی به مثابه آرمان گرایی تخیلی، از موفقیت بر خوردار نبوده است چه او کوشیده تا کامیونیزم را یک نا گذیری تکامل هستی مادی انسان جلوه گر سازد که جبر اجتناب ناپذیر تاریخ آنرا بر کرسی می نشاند که از تصورات آرمان گرایانه مجزا است. مگر بر عکس اصطلاح آیدیالوژی در احتوا و وسعت مفهوم اصلی خویش باقی ماند و توانست خود مارکسیزم را به مثابه یک آیدیالوژی در بر گیرد.

چنانچه «کارل مانهایم» که مطلع بر افکار مارکس و انگلز بوده است از «آیدیالوژی مارکس» صحبت می کند که این آیدیالوژی در صدد تحکیم و یا حفظ ستاتسکو (سکون) نبوده و از تفکر یوتوپیائی متفاوت است.

عده ای هم که از دهشت افگنی های بیمارگونه عده مجهول الهویه گماشته، زیر عنوان دین، بیزارند به جای آنکه در ریشه های بیماری کند و کاو کنند و عوامل پنهان آنرا بر ملاء نمایند و برای مداوای آن نسخه بدهند و قدم فراموشند، یا با حمله به دین زیر نام آیدیالوژی برای چاقوی خود دسته می سازند، و یا آنکه برای حفظ آرامش خود و دفع شر سیاسی از خویشان در یک فضای حاکم ضد اسلامی، ندانسته در برابر رواق کلیسا زانو می زنند و ناخود آگاه به تردید ارزش های اسلامی به نام آیدیالوژی گرائی می پردازند، غافل از آنکه، آنچه را در غرب تجلیل می کنند، همانا آیدیالوژی غرب است و بس.

آیدیالوژی، چنانچه از تعریف آن پیدا است، جهان بینی فراگیری است که یک کلتة اجتماعی بر آن اتفاق می کند تا در پرتو آن به کشف واقعیت ها پردازد و سمت حرکت پدیده ها را تبیین کند و مسیر خویشان را در امتداد آن تعیین نماید، و معیار هائی را برای تفکیک حق از باطل، تشخیص و به خدمت گیرد.

یکی از علل عمده ای که عده ای از پراگماتیست ها (تجربه گرایان) در رأس آنها جان دیوی و ویلیام جیمز به مخالفت با «آرمان گرایان» پرداختند، همانا تدوین این جهان بینی در چوکات یک آیدیالوژی است.

آنها چنین استدلال می کنند که گویا آیدیالوژی گرایان، آرمان هائی را در افق حیات انسان می پرورند که از تجارب دست داشته انسان فراموشی رود، و از واقعیت ها بدور می افتد و آنها را در بحر تخیلات غرق می کند که افکارشان واقعیت نمی یابد، اما نتایج چنین تفکراتی موجد دسته بندی های فکری و اجتماعی متخاصم می گردد که موجب اختلافاتی خواهد بود که صلح و آرامش جامعه را برهم می زند.

شاید یکی از علل مکتوم تمایلات ضد آیدیالوژیک در بین عده ای از قلم پردازان افغانستان از همین چشمه آب می خورد؛ اما در جایی که آب ایستاده تا بند پای نمی رسد، هوشدار از غرق شدن، بسیار واقعبینانه نخواهد بود. در کشوری که تفکر سیاسی و اجتماعی هنوز آغاز نشده و جدل آیدیالوژیک به مثابه برخورد آراء و افکار مختلف و متضاد، در رسیدن به حقیقت، در نطفه است، فریاد از دست اختلافات آیدیالوژیک بسیار بجا نیست. ما هنوز هیچ آیدیالوژی ای را آگاهانه و عمیق نپرورده ایم و هیچگاه در صف یک آرمان استوار نبوده ایم، هیچگاه در عمق و پهنای آرای خویش و دیگران نیندیشیده ایم و یا هیچگاه برداشت ها و پرنسیپ ها و آیدیالوژی خود را مورد تجدید نظر و ارزیابی دوباره قرار نداده ایم. اگر گرایشات چپ و راست به خصوص در هیکل افراطی آنرا منحیث علایق آیدیالوژیک در کشور تصور می کنیم، باید گفت که اگر آن میلان ها واقعاً آیدیالوژیک و متکی بر برداشت های منطقی و علمی در تدوین عقاید و تفکرات ما می بود و سطحی و مجازی و تلقینی نمی بود، پس چه شد که با تغییر سمت باد های سیاسی در سطح جهان، این آیدیالوژی هارا باد برد و اکنون به اصطلاح چپ کامیونیست و راست مسلمان دیروزی هر دو در کشور سر بر زانوی استعمار نو نهاده و با لولوی «جان کری» بر بستر دالر ها در کنار هم به خواب رفته اند.

اگر تشویش از اتکای نا آگاهانه به یک آیدیالوژی و در نتیجه برخورد و تصادمات متعصبانه است، باید تصریح کرد که گرایش به خصومت و خشونت بدین گونه، همیشه مظهر مجموعه ای از تعصبات ناشی از کم دانی بوده که به مردم القاء شده است که باید علت آنرا در نا آگاهی و جهل سراغ کرد و به علاج نادانی پرداخت نه به تردید آیدیالوژی. گفتیم که آیدیالوژی، عقاید و استنتاج های اجتماعی است در یک چوکات منسجم و واحد که یک مجمع انسانی در اتکاء به آن، سمت حرکت و معیار قضاوت خود را تنظیم می کند و از آنجا که آیدیالوژی مشخصه انسان عقل مند است لذا اتکاء بر آن نیز مستوجب حفظ تعادل عقلانی است، بدین معنی که اگر این چوکات منسجم، به یک قالب بسته

و متحجر مبدل می‌گردد، نتیجه آن تعصب و حس خودمهوری و انزجار از غیر خودی است که احتمالاً به خشونت و پرخاش‌گری با غیر منتج می‌شود (منظره ای که قلم بدستانی، ما را از آن بیم ناک می‌سازند). اگر این قالب چنان باز گردد که فراخنای نا محدودی بیابد که هیچ حد و مرز نشناسد، دیگر اندیشه هیچ احتوائی را نخواهد شناخت، و همه ارزشهای فکری و عقیدتی در یک فضای بی‌کران تیت و پاشان خواهد بود که هیچ معیاری برای قضاوت و هیچ راه سنجیده‌ای برای حرکت و هیچ ارزشی برای اتکاء نخواهد ماند (همان افق مطلوبی که عده ای از قلم بدستان ما از نظاره آن احساس آرامش می‌کنند).

آیا یک آیدیالوژی نا مطلوب امکان دارد؟

سؤال اساسی این است که هرگاه انسان با الهام، تأمل و تجارب فردی به شناخت پدیده‌های طبیعی، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و حتی فلسفی چون دلیل خلقت و تحلیل خیر و شر و اخلاق، بر مقتضای تعقلش توفیق می‌یابد، و با معرفت و دانش خویش این تفکرات را غنا می‌بخشد و به استنتاج‌هایی می‌رسد. تا زمانی که این برداشت‌های فکری در ذهنیت فردی باقی است و در جامعه جولان نیافته و تا وقتی منحصراً یک شیوهٔ بینش مورد قبول عام واقع نشده، یک عقیدهٔ شخصی است؛ اما زمانی که این تفکر بر پیکر اجتماع عرضه می‌شود و با تجارب اجتماعی آزموده می‌گردد و یک کلتی انسانی آنرا مرغوب و متناسب با آرمان‌هایش می‌یابد که جوابگوی منطقی خواست‌های انفرادی و آرمان‌های اجتماعی وی است و می‌تواند معیار و محکی را برای قضاوت وی هموار کند و بتواند او را در رسیدن به افق‌های مطلوبش کمک کند و او را در یافتن راه، و نهادینه‌سازی افکارش یاری نماید و بالاخره مهمتر از همه به وی قناعت و سرفرازی انسانی، در اتکایش به یک ارزش بلند اعطا کند، آنگاه این تفکر و الهام به آیدیالوژی مبدل می‌گردد.

بنا برآن هر آنچه از تعلقات فکری و معنوی انسان که ما آنرا آیدیالوژی می‌نامیم هیچگاه محتوی یک بحث ضد انسانی و مخالف حیثیت و کرامت انسانی نمی‌تواند سراغ‌گردد. یک مغالطهٔ وخیم آن است که عده ای می‌پندارند هر تفکر و عقیده ای که بتواند عده ای را جلب و جذب کند ولو به ضرر یک اجتماع انسانی و محتوی توطئهٔ نامرئی بر ضد کتله‌های بدون تقصیر باشد، نیز می‌تواند یک آیدیالوژی محسوب‌گردد. این سوء تفاهم از آنجا آب می‌خورد که چهار پدیدهٔ عمده در شناخت آیدیالوژی نادیده گرفته می‌شود.

نخست وجود جهان بینی در آیدیالوژی است، بدین معنی که آیدیالوژی محتوی یک شناخت کلی از جهان و طبیعت و اجتماع و انسان است که هر گاه از این هدف منحرف می‌گردد، و نه در جهت شناخت و سلامت جهان، بلکه در جهت مقابل طبیعت و اجتماع و انسان حرکت می‌کند، ماهیت خود را منحصراً آیدیالوژی می‌بازد. مثلاً «صلح خواهی» به مثابه یک اندیشه، در صیانت از زندگی انسان و داشته‌های حیات وی هرگاه به یک آرمان منسجم منجر شود، یک آیدیالوژی را می‌سازد؛ اما «جنگ طلبی» با تمام معنی کلمه نمی‌تواند یک آیدیالوژی را تداعی کند، الا آنکه پرخاش‌گری و جدل فزینگی تنها راه حل منطقی و عادلانه جلوه‌گر شود که تأمین صلح هدف نهائی آن باشد. که آنهم صرف منحصراً یک شیوهٔ عمل و تاکتیک متباز می‌گردد نه به مثابه یک آرمان اجتماعی.

دیگری اصل انسانی آیدیالوژی است که نمی‌توان یک مفکوره ضد انسانی را آیدیالوژی خواند. چنانچه ما در ابتداء تذکر دادیم که اسلام، عیسویت، لیبرالیزم و مارکسیزم همه آیدیالوژی‌ها هستند به خاطر آنکه هر یک طرق خاصی را برای خدمت و بهبود حیات انسان پیشنهاد می‌کنند و هیچ کدام ادعای ظلم و ستم و استثمار و حق تلفی و تجاوز به حقوق دیگران را ندارند. درست است که ما اسلام را اکمال عیسویت میدانیم و مارکسیزم با دین مابینت دارد و اسلام

با ماتریالیسم مخالف است، و پراگماتیسم (تجربه گرایی) با هر تفکر ماورای طبیعت که در تجربه نمی گنجد، موافق نیست؛ اما همه اینها که در تضاد بعضاً خصمانه در برابر هم قرار می گیرند. این تضاد را تا زمانی به صورت خشن حمل می کنند که یا نمی دانند و یا فراموش می کنند که هرگاه آرای شان برای کمال و رفاه انسان و جامعه است، بنا برآن، این حقیقت جهان و واقعیت اجتماع و تعقل انسانی و معرفت علمی در عرصه زمان و تجربه است که معیار تشخیص درست از نادرست است، نه پیروزی در جنگ تن به تن و برخورد های متعصبانه.

تمام تمایلات آرمان گرایانه و تلاشهای آیدیالوژی پردازانه، همه مبین یک واقعیت است که همه آنها ادعای خدمت و تعالی انسان را دارند و یک قصد نامرئی بر انسان و اجتماع دیگر، در آن ها سراغ نمی گردد. لذا ما هیچگاه از فاشیسم و یا صیهونیزم و یا رسیزم (نژاد پرستی) و اپارتاید (تبعیض نژادی) منحنیث آیدیالوژی صحبت کرده نمی توانیم زیرا آنها چه در تئوری و چه در عمل، ضد انسان و حیثیت و آزادی انسان هستند، آنها در عمل و نظر، نفرت و سلب حقوق دیگران را هدف می شناسند، آنها اهداف خود را بر مبنای یک جهان بینی اجتماعی تثبیت و تعیین نکرده اند، بلکه اهداف شان از منافع و نیات و اغراض سیاسی و تصورات خود بینانه فردی، نشأت کرده است، و جهان بینی آنها چیزی بیشتر از خود بینی نیست که بیشتر شبیه امراض واگیر هستند تا واکسین امراض اجتماعی. به طور مثال اپارتاید در صدد کشف حقیقت طبیعت و انسان نیست تا تفکر خویشتن را بر آن بنیاد گذارد، بلکه در صدد جعل واقعیت ها و حقایق است تا اهداف مورد نظر خود را به هر وسیله ممکن و حتی نا جایز پیاده کنند.

شاخص عمده دیگر آیدیالوژی از غیر آیدیالوژی آنست که آیدیالوژی تمام خطوط اندیشه و حرکت خود را به صورت روشن بیان می کند و چون بر هدف اجتماعی خویش ایقان و اطمینان یافته است لذا از آشکار کردن نیات و نتایج اهدافش، استتکاف نمی ورزد؛ اما اهداف غیر آیدیالوژیک همیشه متون مخفی و سری و نیات پوشیده دارند که صرفاً در عمل و نتایج اقدامات شان آشکار می گردد، مثلاً فاشیسم و یا رسیزم و امثال آن به شکل توطئه های تاکتیکی در محدوده های معین طرح ریزی می گردند که بیشتر بر اهداف موضعی به صورت نامرئی پیاده می شوند، در حالیکه آیدیالوژی حاوی مجموعه تفکرات اجتماعی است که محدودیت موضعی نمی شناسد و در صدد تبیین جهان است تا آرمان های خود را در پرتو واقعیات روشن و قناعت بخش بر کرسی بنشانند.

بالاخره آیدیالوژی می کوشد با اتکاء بر محک های سنجیده و کلی، معیار هائی را برای قضاوت بر پدیده ها و حوادث به رهروان خویش نشانی کند تا آنها را از ارزیابی های شتاب زده و فی المجلس در برخورد با قضایائی که با سرنوشت یک کتله انسانی مربوط است باز دارد، تا نوسانات اوضاع و تمایلات فردی، قضاوت و شناخت حقایق را مشوب و منحرف نکند. این غیر از مسیری است که رهروان بی آیدیالوژی با شناخت های پراکنده و بدون مسیر و جولان افکار در فضای بی پایان و قضاوت در فقدان معیار و راه پیمائی سرسام در بیابان سوزان زمان را نسخه می دهند.

ادامه دارد